

دیدگاه‌های تربیتی ائمه اطهار علیهم السلام

هست تا مرحله «خود توانی» برای فرد فرا می‌رسد.

و «خود توانی» بعد از بلوغ است و آن زمانی است که فرد خودش بتواند «مسئولیت» بپذیرد.

و تا به مرحله «مسئولیت‌پذیری» نرسیده است او آزاد می‌باشد اما در مرحله مسئولیت‌پذیری او مکلف می‌شود و دیگر آزاد نیست (اما آزاده هست و تواند بود).

«انت خُر» تو آزاد هستی تا زمانی که مسئولیت نپذیرفته‌ای، و فرد مکلف زندگی تکلیفی است و تربیت او باعث آسان شدن دشواریهای تکلیفش می‌گردد. و «تربیت» به سهولت اجرای تکلیف او کمک می‌کند. و خلاصه طرح تربیت فرزند در مکتب ما اینست:

خانواده باید کودک را تا سن ۷ سالگی آزاد بگذارد یعنی دست او را طوری بگیرند که اگر خواست بلغزد مانع لغزش او شوند. اما ما الان حصار را شکسته‌ایم و خانواده مطلوب نداریم. و پیامبر(ص) می‌فرماید «خانه‌ایکه فرزند در آن تربیت نمی‌شود آن خانه خراب است».

در مرحله بعد دست را باید بازتر نگه دارند، یعنی امکان ایستادن او را بر روی پای خودش بیشتر فراهم سازند، ولی باز هم باید در حین لغزش او را حفاظت نمایند.

و در مرحله سوم نگاه و توجه خود را بر او حاکم کنند و بدینوسیله او را هدایت نمایند.

در مرحله چهارم باید که به او «علم» بدهند و «علم بهتر شدن‌ها» را ناپایان عمر به او برسانند.

باورفی :

۱- پیامبر(ص) درباره علی علیه السلام می‌فرماید «علی صراط» یعنی علی (ع) راه است

۲- تکلف کردن بر خود: یعنی وظیفه‌ای را بر خود حمل کردن، و خود را بدان قبول و داشتن، و ناراحتی را بر خود هموار کردن.

۳- مؤلف کلیله و دمنه «اضطراب» را برای حالت کبوترانی که در دام گرفتار آمده بودند و در داخل تور به این طرف و آن طرف میزدند بکار برده است.

۴- تدین: یعنی بر خود بستن دین و یا ادب دینی.

۵- «رئیانی» از ماده «رَبَّ وَ» است و نه از ماده «رَب ب»، اشتباه نکنیم.

۶- خیر به معنی «آخیز» یعنی آنکه «نیکوتر» است و صفتی تفصیلی می‌باشد.

۷- قاضی نشسته، یعنی آن قاضی که همیشه حق قضاوت دارد. و کسی جایگزین وی نمی‌شود و در مقابل آن قاضی ایستاده است که بدل می‌پذیرد.

مختصات امرفطری

مرز میان فطرت و عادت چیست؟ و از کجا می‌توان پی برد که ویژگی‌های آن فطرت است یا عادت؟ این بحث از آن جهت اهمیت دارد که میان فطرت و عادت غالباً اشتباه می‌شود.

البته اینگونه مسائل از قدیم الایام در میان دانشمندان مطرح بوده است. فرض می‌کرده‌اند اگر انسانی را در محیطی قرار دهند که هیچ انسانی را نبینند و علمی اکتساب نکنند و تبعیتی از شخصی نداشته باشد، این انسان چه وضعی خواهد داشت؟

بوعلی سینا رساله‌ای در همین زمینه به نام «حی بن یقظان» یعنی زنده پسر بیدار دارد. این شخص، فردی خیالی و فرضی است و بوعلی درباره وی داستانی خیالی ساخته است. این طفیل پس از بوعلی، داستان را کامل کرد. قهرماً هر فیلسوفی بر اساس مبانی فکریش بر روی داستان، فضاهای دارد!



تر: استاد شهید مطهری

تهیه و تنظیم: فرهاد تاجدینی

بسیار می شود که عادت‌ها از نظر ظاهر در شکل فطرت‌ها ظاهر می شوند. مثل فطرت‌ها وعادت‌ها مثل جنس سالم و تقلبی است، که به صورت و مارک جنس سالم و مرغوب می سازند. به نحوی که انسان وقتی با جنس نامرغوب روبرو می شود، غالباً نمی تواند فرق بگذارد و در نتیجه آن را جنس سالم و مرغوب می پندارد. ولذا برای رفع اشتباه بشر محک‌ها و معیارهایی در موارد مختلف برای تشخیص سالم و تقلبی تهیه کرده است. گاهی امور عادی برای انسان آنچنان در روح استحکام پیدا می کنند که انسان واقعاً خیال می کند این امور در سرش وجود داشته است. و حال آنکه چنین نیست. بنابر این، بحث عادت و شناختن آن از فطرت، از آنجا که به بحث تعلیم و تربیت مربوط می شود، بحث بسیار قابل اهمیت و شایسته بررسی است.

مفهوم عادت^۳

عده‌ای که خواسته اند میان جاندار و غیر جاندار تفاوتی قائل نشوند، گفته اند عادت امری معمولی است و چندان اهمیتی ندارد. گفته اند عادت مثل تا کردن کاغذ است. شما وقتی کاغذی را برای بار اول تا می کنید به جای اولش بر می گردد، بار دوم بیشتر

روی هم می خوابد. بار سوم و چهارم بیشتر، تا به حدی می رسد که در مقطعی که شما تا می کنید، تأثیری پیدا می شود و اگر اینکار را تکرار کنید، به پارگی آن ناحیه منجر خواهد شد.

پس عادت در موجود زنده، صرفاً تغییری عضوی است. همانطور که اگر موجودی به آب و هوای خاصی عادت نداشته باشد، با فرار گرفتن در آن محیط، بتدریج عادت می کند؛ یعنی حالتی انفعالی در او پیدا می شود.

عادت عکس العمل فعال جاندار است نه منفعل

برخلاف نظر فوق عادت عکس العملی است که موجود زنده در مقابل تأثیر خارجی نشان می دهد. کاغذ را که تا می کنیم، اثر ما را می پذیرد و جز این کار دیگری نمی کند. اما خصلت موجود زنده این است که در مقابل مؤثر خارجی، اگر برضد جریان حیاتی او بخواهد دست بکار شود عکس العمل مقاومت آمیز نشان می دهد و از درون آمادگی ویژه‌ای در خویش ایجاد می کند تا مؤثر خارجی نتواند حیات و هستیش را تهدید کند. به عنوان مثال حیوانی را که در محیط گرمسیری زندگی می کرده است، اگر به محیط سردسیر منتقل کنند، بتدریج بدنش شروع به عادت

*** ویژگی دوم فطرت و تفاوتش با عادت این است که کار فطری خستگی آور نیست.**

می کند. درباره انسان می گویند در فضای معینی بدن نیاز به مقدار معینی گلبولهای سفید دارد. اما همین انسان را اگر بخواهند در جوی بالا تفرقار دهند، احتیاجات بدن تغییر کرده و بدن به طور خودکار شروع به فعالیت می کند؛ به تعبیر دیگر خود را با شرایط محیط متناسب می سازد.

اصلی را که در علم تحت عنوان «اصل انطباق با وضع محیط» بحث می کنند، صحیح است اما بحث بر سر تفسیر آن است. اصل انطباق با محیط به معنی این است که جاندار در برابر تأثیرات محیط، شروع به

آماده ساختن خود می کند، (یعنی یک نوع عکس العمل و فعالیت و هماهنگ ساختن خود از درون). بوعلی سینا در این زمینه مثالی نقل می کند. می گویند مرغی که نمی جنگد شاخک پشت پا راندارد. اما مرغی که کار خروس را انجام می دهد و بخواهد بجنگد بتدریج شاخک پشت پا، برایش پدید می آید. زیرا که خاصیت حیات این است که اگر احتیاج باشد، خودش درون سازی کند.

انواع عادت^۲

دسته‌ای معتقدند عادت‌ها به خوب و بد تقسیم می شوند، برخی عادت‌ها، خوب هستند و برخی بد. عادت به کار خوب، خوب است و عادت به کار زشت، بد. از نظر این گروه مهم این است که انسان به چه چیز عادت کند. و اساساً از نظر این دسته، تربیت به معنی فن تشکیل عادت خوب است. یعنی اگر شخصی بخواهد خود و فرزندانش تربیت نیکو بیابند، باید نخست کارهای خوب را تشخیص دهد و بعد به آن کارهای پسندیده، عادت کند. به عنوان مثال از خواب برخاستن و سلام کردن به والدین و هر کسی که چشم بچه به او بیفتد، کار خوبی است، پس عادت به این کار خوب هم، خوب است. صبح زود قبل از طلوع آفتاب بیدار شدن، وضو گرفتن و نماز خواندن خوب است، بلکه شرعاً واجب است، عادت به این کار خوب هم خوب است. سحرخیزی و بیداری بین الطلوعین خوب است، عادت به آن هم خوب است.

نظیف بودن خوب است، عادت به آن هم کار پسندیده‌ای است. منظم بودن در زندگی و تقسیم اوقات و هر کار را در وقت معینی انجام دادن، مستحسن است، عادت به نظم هم خوب است. بخشندگی، پذیرایی از مهمان و تواضع و دهها کار دیگر خوب است و عادت به آنها هم خوب.

بر خلاف نظر این دسته، عده‌ای معتقدند که عادت از هر نوع که باشد، حتی به کارهای خوب، بد است. این گروه می گویند، کار خوب، خوب است و کار بد، بد. اما کار خوب تا زمانی خوب است که به شکل عادت در نیامده باشد؛ اما همین قدر که بصورت عادت درآمد، خوب نیست. این دسته به این دلیل عادت را خوب نمی دانند که معتقدند جوهر انسان و انسانیت دو چیز است: آگاهی و آزادی، به تعبیر دیگر عقل

واندیشه و داشتن اراده، می گویند در میان ارزشهای انسانی، این دو ویژگی عالیتین ارزشهای انسانی است و عیب بزرگ عادت هم این است که آگاهی و آزادی را از انسان سلب می کند.

به این دلیل که هر کار تا عادت نشده است، از روی کمال توجه انجام می شود اما همین قدر که به صورت عادت درآمد، انسان بدون توجه و ناآگاهانه، آن را انجام می دهد. گاهی بعضی از افراد بعد از نماز که شروع به خواندن تعقیبات از جمله تسبیحات حضرت زهرا(س) می کنند، بدون آنکه توجه داشته باشند دانه های تسبیح را می چرخانند و ۳۴ بار الله اکبر، ۳۳ بار الحمد لله و ۳۳ بار سبحان الله می گویند. این افراد فکرشان ذره ای توجه به ذکری که می گویند ندارد اما در عین حال بسیار منظم اذکار را تکرار می کنند. در حالی که اگر کسی عادت به کاری نکرده باشد، بدون توجه؛ انجام آن برایش مقدور نیست. باید هوش و حواس خود را دقیقاً متمرکز کند. همانطور که اگر کسی بخواید زبانی را که نمی داند، یاد بگیرید، می بایست کلمه به کلمه توجه کرده و بر زبان جاری سازد. مثال بارز دیگر نمازهای بی حضور قلب است. علت حاضر نبودن قلب در نماز، عادی شدن اینگونه نمازهاست. برخی افراد که نمازشان از حضور قلب بی بهره است، از ابتدای تکبیر الاحرام تا سلام آخر، روحشان در نماز حاضر نیست. با این همه، هرگاه کسی از دوره اعمال چنین شخصی نگاه کند، نماز این انسان را بدون کم و کاست می یابد. چرا که تمام شرایط نماز از جمله قیام متصل برکوع، طمأنینه، موالات، تشهد و همه چیز نماز سر جای خود بوده است. در عین حال یک ذره هم شخص در نماز نسیبیده و مانند ماشین خود کار عمل کرده است.

گفته اند عیب دیگر عادت، کاهش آزادی^۵ است. عادت انسان را اسیر می کند. اگر کسی را زندانی کنند. یا دست بند به او بزنند، می گوئیم به اسارت درآمده. اما مگر اسارت منحصر به اسارت بیرونی است؟ اسارت از درون به مراتب اسارت بدتری است و از همین رو آزادی معنوی^۶ ارج و ارزش بیشتری دارد تا آزادی بیرون.

اگر مردمی از ناحیه درون آزاد مردم باشند، ولو از بیرون اسیر و برده، می توانند زنجیرهای بیرونی را پاره کنند. اما اگر مردمی از درون اسیر باشند اگرچه از نظر

خارجی آزاد، دیگران به سهولت به زنجیرشان می کشند. از این نظر هر عادتی برای انسان، اسارت آور است. در کتاب سیری در نهج البلاغه، آنجا که به بحث فلسفه زهد پرداخته ایم، خاطرنشان کرده ایم که چرا رهبرها و در درجه اول انبیاء و اولیاء زاهدانه زندگی می کنند. روشن است، چون نمی خواهند اسیر مادیات شوند. آن آدمی که تا تشکی به سخامت ۲۰ سانتی متر نباشد، خوابش نمی برد، او برده است. همچنین کسی که صبح به صبح اگر چای نخورد، نمی تواند از منزل خارج شود، اسیر عادت است. همینطور است زندگی های پرتجمل که انسانها را در خود حل می کند و به شکل اسیر درمی آورد.

اسباب و وسایل زندگی تا وقتی که وسیله کار است، مفید است؛ اما از آن ساعت که آدمی را در بند خودش گرفتار کرد، بدبختی است. درباره پیامبر اکرم(ص) گفته اند: کان رسول الله خفیف المونه یعنی از جمله صفات پیامبر(ص) کم

*** دین می خواهد فطرت انسان را پرورش دهد**
*** معجزه پیامبر بیدار کردن فطرت های انسانی بوده است**

خرجی بود. کم خرجی یعنی خود را به خرج عادت ندادن. ولذا چنین انسانهایی می توانند آن تحرکها و سبکبالیها و سبک خیزها را داشته باشند و الا هر اندازه که انسان به اشیاء عادت کند، در حقیقت خود را به اشیاء بسته است و هر قدر به اشیاء وابسته شود، آزادی خویش را فدا کرده است^۷

یکی از علمای تهران که در عین پیروی دارای نازاحتی قلبی است، این او را سیگار زیادی می کشید. یکبار به او گفته شده، چراسیگار می کشید؟ او در جواب گفت: من سیگار نمی کشم، بلکه سیگار مرا می کشد و البته حقیقت هم، چنین است. چون وقتی عادت شد، او دیگر نمی تواند سیگار نکشد، و سیگار است که او را می کشد.

بنابر این با استدلال بر آزادی و اندیشه، این دسته می گویند تربیت فن تشکیل عادت نیست، بلکه فن بر هم زدن

عادتهاست. فن عادت نداشتن، است؛ در نتیجه باید کاری که انسان به چیزی عادت نکند برای پی بردن به عمق بحث، بخش زهد و آزادی از کتاب سیری در نهج البلاغه را مطالعه بفرمایید.

نقد و بررسی

اگر مقصود از عادت، هر حالتی است که در اثر تکرار پدید می آید، همه عادتها را نمی توان محکوم کرد. و بنابرین، همه عادتها، حالت ضد آگاهانه و آزادانه را ندارند. ما عادت هایی داریم که نه ضد آگاهی است و نه ضد آزادی، بلکه این عادتها سبب تقویت اراده اند. انسان تحت تأثیر عمل خویش واقع می شود. و عمل سازنده انسان است. ساخته همان کاری است که خلقش کرده است. در قرآن کریم در باب اعمال تعبیر کسب و اكتساب، آمده است.

کَلَّابٍ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۸
لَهُمَا كَسْبٌ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبُوا^۹

چرا قرآن عمل را برای انسان کسب می نامد و حال آنکه کسب یعنی معامله. چیزی را دادن و در مقابل چیزی گرفتن. در صورتیکه انسان در عملی که از وی سر می زند، چیزی نمی گیرد، چیزی می دهد، انسان اگر سخن می گوید، انرژی هایی مصرف می کند و تنها حرکاتی از وی صادر می شود و بس. اگر راه می رود باز همینطور. پس چرا اینها را قرآن کسب می نامد. نکته همین جاست که انسان هر عملی که انجام می دهد در همانحال، معمول عملش واقع می شود. به این ترتیب هم انسان عمل را ایجاد می کند و هم عمل شخصیت وی را خلق می کند.

در میان اعمال، یک سلسله کارها، سازندگیشان، سازندگی اراده است، یعنی اراده سازند. گاهی انسان قصد اعمال یک سری کارهای عاقلانه را دارد اما برخلاف میل و شهوت و تن آسائی است. تمایلات و شهوتها و خاطرات نفسانی هجوم می آورند و برای انسان بسیار مشکل است که اراده خویش را بکار بسته و در برابر تمایلات نفسانی ایستادگی کند. بسیاری شود انسان اراده می کند کاری را انجام دهد، اما موفق به اجرا نمی شود. به عنوان مثال، بسیاری از معتادان به سیگار، دوست دارند آن را ترک کنند، حتی بر روی آن قسم هم می خورند گاهی نذر می کنند، اما باز عادت غلبه

می آورد و دو مرتبه سیگار را شروع می کنند، لکن اگر انسان اراده انجام کاری را داشته باشد و به آن عمل کند، با آنکه بار اول فشار زیادی را تحمل می کند. اما نوبت دوم فشار کمتر می گردد. و همینطور دفعات بعد. تا جایی که انسان در برابر طبیعت و تمایلات طبیعی اراده اش قوی شده و در مقابل عادتها، طبیعت و میلهای طبیعی، نیرو گرفته و به سهولت کاری را که روز نخست با سختی انجام می داد، بر اثر عادت به آسانی انجام می دهد.

پزشک به انسان می گوید از فلان غذا پرهیز کن یا اینکه از خوردن این مقدار تجاوز نکن. برای انسان در ابتدا سخت است. اما در اثر عادت، همان کار سخت، به سهولت انجام می پذیرد.

البته گاهی اراده آنقدر ضعیف شده که شخص قادر به انجام کار نیست. آدمهایی که عادت به چشم چرانی کرده اند، آنقدر اراده هاشان ضعیف است که حد ندارد. اما با تمرین، اینکار ساده می شود به طوری که آدمی در خیابان که حرکت می کند، می تواند سرش را به راحتی به زیر انداخته و نگاه نکند. من افرادی از جمله پدر خودم را می شناسم که می گفتند، اگر در خواب هم اتفاق بیفتد وزن نامحرم ببینم، بی اختیار صورتم را بر می گردانم. حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی هم چنین بودند که اگر در خواب با نامحرمی برخورد می کردند، رویشان را بر می گردانند. اما این گونه کارها برای آدمهاییکه غرق در چشم چرانیند، باور کردنی نیست. قصه ای بیاد دارم که شنیدنی است. زمانی با قطار مسافرت می کردم. در کوپه ما مردی اهوازی بود. در این بین زنی وارد شد و من سرم را بزیر انداختم.

پس از مدتی که سر من همچنان پایین بود، یکباره مرد اهوازی رو کرد به من و گفت: آقا. گفتم بلی. گفت: مثل اینکه مرد نیستی. او تصور می کرد نمی شود، شخصی مرد باشد و در عین حال نگاه به نامحرم نکند. از این رومی گویم، اراده با تکرار عمل تقویت می شود. این عادت از آنجا که منشاء قوت اراده اند، خوبند. به عنوان مثال، شجاعت از جمله اموری است که تا انسان به شرایط آن عمل نکند، در انسان رشد نخواهد کرد. امکان ندارد با فکر کردن و ریاضت کشیدن، کسی شجاع شود. با عمل است که انسان شجاعت را

بدست می آورد. قوت قلب و خود را نباشتن، نیاز به تمرین دارد و تا اعمال شجاعانه از انسان سر نزنند، شجاع نخواهد شد.

در میان ملت ها هم، آنها که با آسایش و رفاه و آرامش خو گرفته اند، و هیچوقت با دشمن مواجه نشده اند، مردمی بی اراده و ترسو و سست خواهند بود. بنابراین محکوم کردن همه عادتها و تکرارها، صحیح نیست. اساساً آنها که تربیت را «فن تشکیل عادت» و یا به عکس «فن برهم زدن عادتها» دانسته اند، هر دو مرتکب خطا و اشتباه شده اند. و اساساً تربیت را با داشتن و یا فقدان عادت، نمی توان تعریف کرد. بلکه تربیت یعنی پرورش، قبل از تشکیل عادت دادن یا ندادن است. در تربیت مسئله مهم این است که موجودی که می خواهد پرورش یابد. در نهاد خویش چه استعدادهایی دارد تا همان استعدادها رشد پیدا کند. نجار و باغبان هر دو بر روی درخت کار می کنند، اما باغبان کارش

✱ اساساً آنها که تربیت را «فن تشکیل عادت» و یا به عکس «فن برهم زدن عادتها» دانسته اند، هر دو مرتکب خطا و اشتباه شده اند.

تربیت است و درخت را رشد داده و کوشش می کند و سائلی را برای رشد بیشتر درخت فراهم کند تا درخت خرمی بیشتری داشته باشد. در حالیکه نجار، با آنکه با درخت کار دارد. اما قصدش رشد درخت نیست، بلکه می خواهد از درخت چیزی مطابق میل خودش بسازد. او از درخت، در، پنجره و صندلی می سازد و کاری هم به رشد درخت ندارد. برایش مهم نیست که استعداد درخت رشد بکند یا نکند او دنبال این است که از درخت چیزی بسازد که هدفش تأمین گردد. درباره طرز تهیه فورمیکا می گویند، چوب را نخست آرد می کنند و به تعبیری عصب های چوب را می کشند و از نوجوب را خمیر کرده و سپس به شکل فورمیکا در می آورند. که البته خیلی بهتر از چوبهای معمولی است. اما در عین حال خود چوب ناقص شده است.

در صنعت اشیاء تکامل پیدا نمی کنند، بلکه به شکلی در می آیند که بدر انسان

بخورد. آیا اتومبیلی که عبارت از مجموعه آهن ها و سیم ها و... تکامل پیدا کرده است؟ خیر. هیچ یک از محصولات ماشینی، تکامل پیدا نکرده، بلکه چیزی ساخته شده تا بدر انسان بخورد. (در باره انسان هم این بحث قابل طرح است) امکان ندارد انسانی، انسان باشد، یعنی فطرت انسانی داشته باشد و عصب های معنوی و انسانی را از وجودش نکشیده باشند و بعد همین اندازه منتظر باشد که بگویند سوار هواپیما شو و به هر جا که گفتند بمب بینداز! اگر او به انسانیت خودش باقی باشد با خود فکرمی کند، «آیا من حق دارم این بمب را بیندازم؟»، «آیا این مردم مقصرند؟»، «بچه ها چه گناهی دارند، حیوانات چه تقصیری کرده اند؟»، اما استعمارگر، می خواهد انسانی بسازد که جز فرمانی که به وی می دهند، هیچ چیز دیگری نفهمد. از این رو چنین تربیت هایی، در حقیقت صنعت است. این آدمها، انسانهای مصنوعی هستند و نه انسانهای تربیت شده، به تاریخ هم که مراجعه کنید می بینید هر کشوری تاریخی که به مردمش یاد می دهد، یک جور تاریخی است.

هر کدام از زاویه خاصی قضایا را مطرح می کنند؛ چون از ساختن مردم هدف دارند. لیکن تربیت به معنی واقعی یعنی رشد دادن استعدادهای درونی انسان. به عبارت دیگر خود را به انسانها تطبیق دادن، نه اینکه انسانها را با امیال و اغراض خودمان تطبیق کنیم. برای تربیت واقعی باید رفت و دید خداوند متعال در نهاد انسان چه استعدادهایی فرار داده است؛ و همانها را تربیت کرد.

اگر در فطرت بشر، حس کاوشگری و حقیقت جویی هست، تربیت فطری یعنی رشد این استعداد. همچنین اگر در انسان حس ترحم هست تدریجاً باید بیدارش کرد. اما کسانی که هدفشان ساختن انسان است، می گویند اگر بخواهی رحم دل باشی، بدر نمی خوری، اگر انسان بخواد حس دینی داشته باشد مفید نیست. درباره حس حقیقت جویی انسان هم در بعضی جاها که با منافعشان در تضاد می شود، می گویند اینجا دیگر نباید فکر کرد.

قسمت بعدی مقاله در صفحه ۱۳۲



مختصات امر فطری

اثر: استاد شهید مطهری

فرهاد تاجدینی

مصیبت بزرگ انسان بخصوص در عصر حاضر در چنین تربیت‌هایی است در عصرهای قدیم باز دایره آموزش و پرورش اینقدر گسترش نداشت و انسانها بطور خودرو هم اگر بار می‌آمدند، ولی آزاد بار می‌آمدند؛ حداقل مانند درخت‌های جنگلی بودند و اگر دست باغبان مهربانی به آنها نمی‌رسید که بهترش کند لااقل به همان حالت طبیعی، استعدادهايش رشد می‌کرد. اما انسانهای حالا مثل درخت‌هایی هستند که در باغستانهایی زیست می‌کنند که باغبانهای آنها، مأمورند درخت‌ها را آنطور که به ایشان دستور داده‌اند، در بیاورند. می‌گویند قامتش باید چنین باشد و

شاخه‌اش چنان. اینجاست که ارزش فطرت درک می‌شود. آیا انسان موجودی مثل چوب است؟ انسان باید چطور باشد؟ در بحث اخلاق، این مسئله مطرح می‌شود که اساساً انسان چگونگی دارد یا نه، هر چه مطابق میل خودش خواست همان صحیح است؟! درخت تا حیات دارد، چگونگی دارد. اما همین که افتاد و مرد، چگونگی را از دست می‌دهد و در این صورت از آن در ساختنی، یا پنجره درست کردی، فرقی نمی‌کند. در واقع زبان حال چوب مرده این است که «اگر صندلی ساختی، صندلی هستم و اگر درسازی، در هستم»

اما موجود زنده نمی‌گوید من هیچی، می‌گوید من باید چیزی بشوم. انسان حقیقی زنده است. و دین تمام همش بر رشد انسان است.

دین می‌خواهد فطرت انسان را پرورش دهد و نه هر طور که انسان می‌پسندد. ابوذر غفاری، انسان تربیت شده است نه

انسان مصنوعی، او کسی است که نهادهای انسانی و تعالیهای انسانی در وی روییده است چرا امروز پس از هزار و چهارصد سال تاریخچه این مرد بزرگ را که مطالعه می‌کنیم، از ارزشهای او بحث می‌کنیم. مگر او چه کرده است؟ مردی بوده که در بیرون غفار زندگی می‌کرده است و یادیه نشین بود بعد هم که اسلام اختیار کرد مأموریت پیدا می‌کند تا به قبیله خود برود و اسلام را تبلیغ کند. سالها مشغول تبلیغ بوده و در اواخر عمر حضرت رسول (ص) به مدینه بازگشته و سپس به علی (ع) پیوسته است. او نه دبستانی دیده و نه دبیرستانی و دانشگاهی تنها چیزی که به تعبیر قرآن داشته تذکر بوده است.

تذکر یعنی بیداری، یادآوری، پیامبر دستش را بر روی حساسیت‌های روح وی گذارده و آنها را به حرکت درآورده است. و آنوقت ابوذر یک انسان به تمام معنی شده است به طوری که امروز هم پس از ۱۴۰۰ سال و پیدایش تمدن صنعتی هنوز دنیا آرزوی یک ابوذر را می‌کشد.

معجزه پیامبر، بیدار کردن فطرت‌های انسانی بوده است. انما انت مذکر لست علیهم بمسيطر^۱ در حالیکه قدرتهای سلطه‌گر تصمیمشان این است که انسانهای زیر سلطه‌شان را طوری بسازند که به درد آنها بخورند. و در این راه از هر وسیله استفاده می‌کنند تا ملکات و عادت زشت را در افراد ایجاد کنند در بسیاری مواقع هم چون نیاز به جانور وحشی دارند، از انسانها جانورهای درنده می‌سازند، همانطور که نجار، عصب درخت را می‌کشد، آنها هم عصب‌های روحی و معنوی را از انسانها درمی‌آورند.

معیارهای امر فطری و عادی

عادت به شکل طبیعت ثانوی انسانها در می‌آید. و آنچنان شکل فطرت به خود می‌گیرد که تشخیص آن از طبیعت اولیه آدمی، بسیار مشکل است، لذا محک‌های بسیار دقیق می‌خواهد.

۱- یکی از آن محک‌ها و معیارها برای تشخیص امر فطری از عادی، عمومیت است. امر فطری در همه افراد بشر وجود دارد اما امر عادی به آن شکل در همه انسانها عمومیت ندارد. البته معنی عمومیت آن نیست که اگر آمار امر فطری گرفته شود در همه افراد در یک زمان وجود پیدا کند و عکس امر عادی در یک زمان امکان تحققش نباشد، بلکه ممکن است امر